



## شلیک با نیت خیر

علیرضا دهرویه

علیرضا دهرویه، متولد ۱۳۵۰ است و از شاعران شناخته‌شده شعر آیینی و انقلاب که در دیگر زمینه‌ها و موضوعات نیز اشعار بسیاری دارد؛ شاعری پرکار و فعال که اغلب قالب‌های شعری را آزموده و در دفتر شعر «شلیک با نیت خیر» سراع ۲ قالب دوبیتی و رباعی رفته است. این دفتر در ۵۴ صفحه، توسط انتشارات فصل پنجم منتشر شده و ۲ بخش دارد؛ بخش اول شامل ۴۶ دوبیتی به زبان عامیانه و بخش دوم شامل ۴۰ رباعی.

با این مقدمه و با انتظاری که از یک شاعر باتجربه ۴۷ ساله می‌توان داشت، دفتر شعر «شلیک با نیت خیر» را با نیت خیر می‌گشاییم. طبیعی است که مهم‌ترین انتظار ما از چنین شاعری، پختگی کارهای او است. پختگی شعرها نشانه‌هایی دارد؛ نشانه‌هایی که الزاما دال بر درجه یک و درخشان بودن اشعار یک شاعر نیست اما از این شاعر، انتظار اشعار متوسط هم نیست.

اینکه به سنت باباطاهر و فایز، زبان عامیانه را برگزیدن، شاید یک امتیاز و یک راه درست برای دوبیتی سرودن باشد. از طرفی، هر کسی هم که دوبیتی‌هایش را به زبان کتابی بزند، راهش نادرست نیست، چرا که آن نیز حلاوت خود را دارد و این نیز شیرینی خود را: «فدای او منو هرچی سوزونده تورو تا دفتر شعرم کشونده سیاھی‌هاش: غمی که با تو گفتم

یادداستی بر دفتر شعر «شلیک با نیت خیر» سروده علیرضا دهرویه

# فراز و فرودهایی در چهار خط!

• وارث گیلانی •

منظورش برای مخاطب باورپذیر باشد. یعنی باید صلابت، قدرت، مغز، عمق و فصاحتش حداقل نزدیک به این سخن مولا علی(ع) باشد وقتی خطاب به دنیا می‌فرمایند: «برو برو دنیا، من سه مرتبه تو را طلاق گفتم و تو دیگر قابل بازگشت نیستی». تازه این ترجمه کلام آن بزرگ‌ترین مرد فصیح عرب است. بی‌شک سخنان و اشعارى در این حد شعاری که «لتگوهای دست دنیا دستبند است»، آن هم بر مردم این دوره و زمانه کاملا بی‌تاثیر است: «درسته قهقهه دنیا بلند داره این زن به اقبالت می‌خنده په روز این پیر جادوگر می‌فهمه لتگوهای دستش دستبنده!» بعضی از دوبیتی‌های این دفتر هم شعرهایی است در این حد ملیح که می‌تواند اوقات مخاطب خود را خوش کند؛ مثل این دوبیتی:

«نمی‌رم سمت تشبیهات مشکل
بذا وصفت کنم از جون و از دل
جواب پرسشام توی نگاته
فدای این دو توضیح‌المسائل»
و نیز این دوبیتی:
«عزیزم، محتوای جام ساقی
نگامونو به هم داده تلافی
بیا تا عاشق و معشوق باشیم
فدای این جناس اشتقاقی!»

نکته دیگر اینکه ملاحظ دوبیتی‌ها گاهی کم‌نمک و گاهی شور است و گاهی هم با طنزی خفیف می‌خواهد ملاحظ‌بخش دوبیتی‌ها باشد اما ازدیاد این طنزهای خفیف، و البته گاه ملیح، یادآور کارهای جلیل ضربربگی است که مرتب از اصطلاحات یا ضرب‌المثل‌ها بهره می‌برد که چون کاربرد محاوره‌ای دارند، طبعاً طنزگونه از آب درمی‌آیند. انگار علیرضا دهرویه هم عمدی در این کار دارد که اتفاقاً یکی از حسن‌های دوبیتی‌های خوب این است، چون از یک پشتوانه‌ای بهره می‌برد اما خوب‌تر آن است که استفاده از ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات یا چیزی شبیه آنها آنگونه باشد که به ملاحظ شعر بیفزاید؛ نه اینکه آن را خالی از ملاحظ کند.

طنز سرد با سطرى در آخر که ساختار ضرب‌المثل را دارد:
«چشات با سنگ‌ها فامیلن انگار
دو روز پشت هم تعطیلن انگار
به کشتن دادن این سنگا دلم رو
چشات همکار عزرائیلن انگار»
طنزی که قصد ملیح‌شدن داشت اما چون

نمکش کم بود از ملاحظ افتاد؛ خاصه در سطر آخر که اصطلاحی است عامیانه:
«زموئه، ای مرگ استعارى!
سکوت لحظه‌های بیقرارى!
به «ایمان» دو تا عاشق نخند، آى!
میادا «گفر» مارو دربیاری»
ملیح بی‌مزه با اصطلاحی عامیانه در سطر آخر:
«جداز هم اسیر درد خویشیم
تو غربت با دوبیتی قوم و خویشیم
دو تا دل می‌کشی نقاش؟ بس کن!
دلم رو خط بزئ شاید یکی شیم!»

نکته دیگر اینکه از قدیم گفتند لوطی‌گری و داش‌مشتی بودن ابزار می‌خواهد؛ در شعر هم بخواهی مثل لوطی‌ها و رفیق‌بازها حرف بزنی، باز هم ابزار خودش را می‌خواهد؛ نه آنگونه سرد و بی‌جان و بی‌رقت:
«تو شهری که زمستون روسفیده
رفاقت بین ما رسم جدیده
نگو: کوره، کره، لاله! نه، این دل
جواب نارقیقا رو نمی‌ده»

از قدیم گفتند که «عیب می‌جمله‌چو گفتی، هنرش نیز بگو»؛ هرچند ما پیش از این نیز حسنتن را تا حدی گفتیم.
شکی نیست شاعری به نام علیرضا دهرویه با این سبابقه، نمی‌تواند دفتر شعرش خالی از زیبایی‌ها و شعرهای خوب باشد. از طرف دیگر، هیچ مجموعه‌ای نیست که کم‌وبیش شعر متوسط و بد نداشته باشد. البته زیبایی‌ها نیز باید درجه یک باشد تا ماندگار شود؛ مثلا تفسیری که از شعر ذیل به دست می‌آید بسیار زیبا و قشنگ است و مهم‌تر آنکه شاعر آن را با حرف و سخن ادیبانه نساخته است، بلکه این معنای زیبا را با تصویر و تخیل ساخته تا جنشش شاعرانه باشد و بالطبع هرچیز که شاعرانه و شعر باشد هرگز شعاری نیست:
«به کاری کن، میادا دپرمون شه
یه چیزی مثل شب تقدیرمون شه
کمونی که به آرش تکیه می‌داد
تو دست آسمون رنگین‌کمون شه»

یا دوبیتی ۳۵ که آن نیز حرفش را با زبان شعر می‌زند و از درد مشترک انسان می‌گوید؛ او این درد را با زبان دیگر و به زبان خود می‌گوید:
«میون آسمونا بوده جامون
بهشت و نعمت فت و فراون
نفهمیدیم، می‌خواد «غم» با ستاره
بریزه خُرده‌شیشه زیر پامون!»

حالا می‌رسیم به بخش دوم که بخش رسیدن را تا زمانه یادم داد و تل‌دل‌بریدن را زخم روی زخم شد خنده‌های شیرینت
تا مرا بیاموزد با تو داغ‌دین را
آرزوی من یک رود، آرزوی تو یک سنگ

سنگ‌ها چه می‌فهمند! حسرت رسیدن را...»
در این دفتر شعر، چند شعر عاشورایی هم هست که شاعر توانسته در آن عاطفه و حماسه را در کنار هم آورد؛ حماسه‌ای که در آن شعار نیست، بلکه زبان نرم زبانه‌ای است که حرفش را محکم و سخت فرو می‌آورد؛ آنگونه که محتشم کاشانی اما نه مثل محتشم کاشانی:
«زیباترین ترانه این روزها غم است
بعد از تو، مرگ ساده‌ترین شعر عالم است
باید نواخت ساز غزای حسین را
در فصل سوگ تو که شیهه محرم است
یک چشم خون بیارم و یک چشم سیل اشک
طغیان کنند اگر همه رودها کم است
دریای شعر، قبله هر رود، بی‌تو، آه...!
آینده در روایت هر موج مبهم است
اینک طلوع سبز خیال تو چون بهشت
آنک غروب رفتن تو چون جهنم است»
اما فاطمه طارمی وقتی از زینب(س) سخن می‌گوید، لحنش عوض می‌شود؛ یعنی زبان عاطفه و حماسه به بینش و پیمایی که او بر دوش دارد تبدیل می‌شود؛ پیمایی که بعد از قیام جهانی برادر بر زبان‌ها جاری خواهد بود:

«تا باد مرکبی است برای پیام تو
با هر درخت زرم‌معواری است نام تو
هر لاله طکره‌ای است که از چشم تو چکید
بر گوش خاونده یقینا سلام تو
زینب تویی! ادامه نسلی ز آفتاب
ثبت است بر جریده عالم دوام تو
زینب تویی! عقیده‌عترت، شکوه صبر
سبز است نام سرخ حسین از قیام تو...»

پنجره

نقدی بر نوسروده‌های عبدالرحیم سعیدی‌راد
در مجموعه شعر «زندگی در ناگهان»
**در برزخ خوانش و تأویل**
حمیدرضا شکارسری: آیا می‌توان مولف را به تمامی از متن کنار زد و متن را بی‌حضور مولف خواند؟
هم آری و هم نه!
نام مولف بویزه اگر شناخته‌شده باشد همچون نشانه‌ای از نشانه‌های فرامتنی یا پیرامنتی‌ عمل و در خوانش و تأویل متن دخالت و مشارکت می‌کند. از سوی دیگر می‌توان با قرائت تعدادی از آثار مولف در یک مجموعه به قرائن و موتیف‌ها به عنوان عناصر تکرارشونده‌های رسید که می‌توانند نشانه‌هایی برای خوانش و تأویل متن باشند. بدیهی است وقتی با مولفی گمنام روبرو‌ویسیم و بویزه با یک تک‌نثر برخورد می‌کنیم، نمی‌توانیم مرگ مولف را انکار کنیم! حتی اگر بر اساس تفاوت شخصیت مولف و نویسنده هم قضاوت کنیم باز هم نمی‌توانیم با شناسایی شخصیت مولف به صحت تأویل خود از متن او اطمینان کنیم. پس خواندن متن عبور از برزخی است که هرگز خوانش نهایی را موفق و حتی امکان‌پذیر نمی‌داند.

\*\*\*

در خواندن نوسروده‌های «عبدالرحیم سعیدی‌راد» در مجموعه شعر «زندگی در ناگهان» به همین برزخ می‌رسیم ولی با خواندن نام سعیدی‌راد به تأویل‌هایی می‌رسیم که حداقل گمان می‌کنیم به تأویل خود او نزدیک‌تر است (و این چه ارزشی می‌تواند داشته باشد؟! همه تأویل‌ها اصل و محترم هستند حتی اگر با تأویل مولف متفاوت باشند).
اودر *نثای شهیداندرزگو*، شعرگونه می‌سراید:
«دل را به روشنی گره زدم/ یاد را به رمضان
۵۷/ وصبح را به/ چشمان همیشه بیدار اندرزگو/ که نیمنی/ از انقلاب/ به شکوه نامش پیوند خورده است»

سپس چنین به مدح شیخ ابراهیم زکراکی، رهبر شیعیان نیجریه می‌پردازد:
«روسیه‌بدر از پیشانی بلند تو نیست/ ای شیخ
سیه‌چرده! که ابراهیم وار/ با چهار اسماعیل/ به کربلای عشق رفتی»
از همین شاعر در همین مجموعه می‌خوانیم:
«تو/ تو! می‌یارد باران نام تو/ بر قنوت
گل‌هایی/ که با اسم خدامحرمند»
خودداگاه و ناخودداگاه، شخصیتی از سعیدی‌راد پیش چشم‌مان شکل‌بندی می‌شود که در گفتمانی مذهبی و انقلابی هستی می‌یابد. پس دلندگی غروب جمعه او ماهیتی دینی می‌یابد و نه شخصی:
«جهنم! دلگنتی مدلومی هستم/ که باهامی/ در غروب جمعه‌های دلگیر/ اجا ماندند...»
و در این شعر راه نیمه‌تمام یک شهید را پیش‌پای خود می‌یابی:
«... و من خواهم مرد/ اما/ عشق/ ادامه من است»

پس می‌کوشی تمام شعرها را با خوانشی از پیش مشخص بخوانی اما آیا همیشه موفق می‌شوی؟
«با برهنه/ می‌گریزند/ لحظه‌های تلخ بی‌تو
بودن/ وقتی که زنگ گوشی‌ام را/ به صدا درمی‌آوری!»

دیگر نمی‌شود! گیر می‌کنی و مجبوری بگویی خب شاعر هم مثل همه آدمی است با طبایع و خواست‌ها و لحنطاتی متفاوت در زندگی شخصی و اجتماعی‌اش. به همین دلیل گاهی صرفاً عاشقانه می‌نویسد و آن هم از نوع مجازی‌اش:

«هوا دوزغنه است/ اما/ این واژه‌های بازیگر/ نتوانستند/ نقش تو را بازی بازی کنند...»
این تشمت محتوا، از شعرهای نو سعیدی‌راد یک مجموعه شعر می‌سازد و نه یک کتاب شعر. گزینش اشعار این مجموعه برای ترسیم خط فکری و اندیشگی یک مولف نیست، بلکه برای گردآوری مجموعه‌ای است که توان شاعری او را به رخ بکشد.

«هورالعظیم/ تیر مستقیم/ پرواز دسته‌ای یاکرمی»
این یاکرمی‌ها واقعا بر اثر شلیک گلوله‌ای به آسمان برپده‌اند با استعاره برای شهدایی هستند که به عرش خداوند عروج کرده‌اند؟
سعیدی‌راد شاعری برونگراست. هم توجه او به مفاهیم و درونمایه‌های انقلابی و هم عنایت او به تضادیک اجتماعی، گویای این مطلب است و اشعار عاشقانه او در این میان غریب می‌ماند.
«کار هر دوی ما سخت است/ او برج سر هم می‌کند/ من قافیه»

و این نمونه:
«هر دوی ما اسیر شدیم/ او/ در پشت میز ریاستش/ من/ آن سوی کانال کمال»

\*\*\*

گزینش شعر در این مجموعه علاوه بر اینکه قوالب نجسب کلاسیک و نو را به زور کنار هم نشاند، تحلیل شخصیت راوی را با تردیدهای جدی روبرو می‌کند. آیا این تکه‌پارگی خود گویای شخصیت کاراکتر شاعر نیست؟!